

اتحاد با مسیح

درس ۹، مخفی شده در مسیح

سینکلر فرگوسن

حالا دوباره به درس مون درباره‌ی موضوع «اتحاد با مسیح» برمی‌گردیم و به‌نوعی، به مهم‌ترین آیه می‌رسیم. یادتونه در غلاطیان باب ۲، آیه‌ی ۲۰، به‌طور خلاصه به موضوع اتحاد با مسیح پرداختیم. به رومیان ۶، آیات ۱ تا ۱۴ پرداختیم و «اتحاد با مسیح» رو زیر میکروسکوپ گذاشتیم و تصویر بزرگ‌تری ازش رو دیدیم؛ اما حالا می‌خوایم به دیدگاه تمام‌نما بپردازیم؛ و به سراغ کولسیان باب ۳، ۱۷ آیه‌ی اول می‌ریم.

به نظرم، چند جلسه طول می‌کشد تا مطالب غنی و شگفت‌انگیزی رو که پولس اینجا در این آیات به ما می‌ده، مطالعه کنیم. به نظرم، خوبه که وقتی کولسیان رو مطالعه می‌کنیم، پیشینه‌اش رو به یاد بیاریم. چنانکه گاهی اوقات می‌گیم، مطالعه‌ی رساله‌های عهد جدید، مثل گوش دادن به یک طرف مکالمه‌ی تلفنی. به‌نوعی، باید طرف دیگه رو خودتون بسازید تا بفهمید چی می‌گن. این در مورد پیشینه‌ی رساله‌های پولس هم صدق می‌کنه.

ما دقیقاً نمی‌دونیم چه خبره. نشونه‌ها رو غالباً بر اساس پاسخ او به تعلیم دروغین می‌بینیم. این تعلیم دروغین، قبلاً در کولسی بوده؛ یا به کولسی رسیده؛ و پولس رسول می‌خواد به دوستان مسیحی‌اش در اونجا، مشورت بده. احتمالاً انجام این کار براش مهم بود، چون او ظاهراً هیچ‌وقت در کولسی نبوده. کلیسای کولسیان زمانی بنا شد که او در افسس بود. شاید ایفراس که در این رساله نام برده شده، یکی از کشیشان این کلیسا بود. شاید او ایمان آورده بود. او قطعاً با پولس ملاقات کرده و انجیل رو موعظه کرده بود و بعد ظاهراً تعلیم دروغین، حداقل وارد شهر و شاید وارد کلیسا شده بود.

و به نظرم، احتمالاً بخشی از این تعلیم دروغین، این‌طوری شروع می‌شد، «حُب، انجیلی که از ایفراس شنیدید، البته از جانب پولس رسول بود؛ و مشکلی نداشت؛ اما آیا در زندگی مسیحی‌تون مایوس نشدید؟» این‌ها مسیحیان جوان بودند. «آیا متوجه شدید که زندگی مسیحی، کاملاً اون چیزی نیست که تصور می‌کردید؛ و دچار کشمکش شدید؟ حُب، ما اومدیم بهتون یاد بدیم چطوری با این مشکل برخورد کنید.»

پس معلمان دروغین، قبلاً گفته بودند یا به‌زودی می‌گفتند، «خوبه که به عیسی مسیح اعتماد کنید؛ اما باید از این اصول و قوانین هم پیروی کنید؛ این‌ها شریعت روحانی‌اند.» اون‌ها تأکید داشتند که این چیزها روحانی‌اند. و طبق کلام پولس، ظاهراً می‌گفتند، «اگه واقعاً می‌خواید حیات کامل رو داشته باشید، پس...» اگه به پایان باب ۲ نگاه کنید، متوجه می‌شید

که می‌گفتند، «حُب، کارهای خاصی رو باید برای رژیم غذایی‌تون انجام بدید. باید به روش خاصی زندگی کنید تا با طبیعت در

ارتباط باشید. می‌دونید، ریتم‌های خاصی در زندگی مسیحی به شما کمک می‌کنند.» و اون‌ها می‌گفتند این راهی به‌سوی کمال و پُری. ما به این چیزها عادت کردیم، این‌طور نیست؟

کسانی که در رسانه‌ها ظاهر می‌شن، مخصوصاً در تلویزیون؛ چون به دلایلی، ظاهراً این‌گرون‌قیمت‌ترین رسانه‌اس؛ اما این رسانه پول بیشتری درمی‌آره و می‌گه، «چیزی که در کلیساتون دارید، خوبه؛ اما این خدمت چیزهای بیشتری به شما می‌ده. این شما رو به کمال می‌رسونه.»

و پولس به مسیحیان کولُسی می‌گه، «فریب این تعلیم دروغین رو نخورید، به این خاطر که چون شما در عیسی مسیح به حیات کامل دست یافتید. چیزی نیست که بتونید به او اضافه کنید. پس لازم نیست چیزی به عیسی مسیح اضافه کنید تا کمبود عیسی مسیح رو جبران کنید؛ شما باید با این کمال و پُری که در عیسی مسیح در اختیار شماست، آشنا بشید.

این مشکل واقعی. مشکل واقعی اینه که مسیح رو پذیرفتید، اما هنوز کاملاً مفهوم پذیرش مسیح و دولت‌مندی فیض خدا رو در عیسی مسیح درک نکردید. پس در باب ۲، آژشون استدعا می‌کنه و می‌گه، «شما در مسیح تکمیل شده‌اید»، در آیه‌ی ۹ و ۱۰، فریب نخورید، بلکه در او ریشه کنید و بنا بشید و با او گام بردارید.

اگه کولسیان رو به‌طور کامل بخونید، متوجه می‌شید بارها به چیزی که موضوع درس‌ها مون شده، برمی‌گرده؛ اینکه بدونید در عیسی مسیح کی هستید؛ و بدونید عیسی مسیح برای شما کیه. این کمال شماست. پس مطابق این کمال زندگی کنید و متوجه می‌شید که این معلمان دروغین نمی‌تونند پنجه‌ی گل‌آلودشون رو روی شما بذارن و زندگی مسیحی‌تون رو خراب کنند. اینجا همون‌طور که گفتیم، به نظرم شاید دیدگاه تمام‌نمای عهد جدید رو درباره‌ی مفهوم اتحادمون با عیسی مسیح داریم. و می‌خوام به‌طور خاص، اول از همه به چیزی بپردازیم که در آیات ۱ تا ۴، از باب ۳ می‌گه.

چون به همون اصلی برگشتیم که می‌گه، شما در عیسی مسیح به کمال و پُری حیات دست یافتید؛ اول از همه، به‌خاطر اینکه هویت جدیدی رو به شما داده. حالا، اینو زیر میکروسکوپ بررسی کردیم؛ شما با مسیح، در مرگ و رستاخیزش متحد شدید؛ اما حالا متوجه می‌شید که پولس اینو گسترش می‌ده.

فقط به کلامش نگاه کنید. می‌گه، «پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشست. در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است. زیرا که مُردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است. چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.»

پس حالا می‌گه، «شما اون‌قدر با مسیح متحد هستید که در مرگش با او متحد شدید، در تدفین‌اش با او متحد شدید، در رستاخیزش با او متحد شدید، در صعودش با او متحد شدید، زندگی‌تون با مسیح در خدا مخفی شده؛ شما در اجلاس آسمانی و

سلطنتش با او متحد شدید. وقتی او ظاهر می‌شه، بدون شما ظاهر نمی‌شه.» «وقتی او ظاهر می‌شه»، آیا این جمله، شگفت‌انگیز نیست که، «شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.»

پدران اولیه، یک روش دوست‌داشتنی برای بیان این مطلب داشتند که اصلاح‌گرایان هم اونو بازگو کردند، «خداوندمون عیسی مسیح، خودش رو بدون ما ناکامل می‌دونه.» آیا این حرف بزرگی نیست؟ ما لایقش نیستیم. در واقع، احساس ناشایستگی می‌کنیم؛ یک چیزی در ما نمی‌تونه اینو باور کنه. چطور می‌تونه حقیقت داشته باشه؟ اما چون او انسان دوم و آدم آخر شد، چون ما رو با خودش متحد کرد، حالا خودش رو بدون ما ناکامل می‌دونه. پس می‌تونم این طوری بگم که او قبلاً به پدرش گفته بود، «من بر نمی‌گردم، مگر اینکه اون‌ها هم با من بیان، با من در جلالم ظاهر بشن.» و من می‌دونم ما طبیعتاً این طوری فکر نمی‌کنیم.

می‌شه اینو مطابق چیزی که قبلاً دیدیم، تکرار کنم؟ من می‌فهمم که هیچ‌یک از ما خودمون رو به‌طور طبیعی این طوری نمی‌بینیم؛ اما پولس می‌گه الان که ایماندارید، دیگه نباید به‌طور طبیعی این تفکر رو در مورد خودتون داشته باشید. باید مطابق کتاب مقدس در مورد خودتون فکر کنید تا باور کنید که کتاب مقدس براتون چی تدارک دیده.

چند سال پیش، یک کتاب تأثیرگذاری رو خوندم که نوشته‌ی نیکولاس والتر استورف فیلسوف بود؛ خیلی از شما با اسمش آشنايید. اسمش، «سوگواری برای یک پسر» هست. این روایت، تقریباً مثل کتاب سی.اس. لوئیسیه که بعد از مرگ همسرش نوشت. یک داستان روایتی درباره‌ی مرگ پسرش در حادثه‌ی کوهنوردیه که به نظرم در اوایل دهه‌ی بیست زندگی‌اش بود. یک جمله در این کتاب، خیلی توجه‌ام رو جلب کرد؛ به نظرم بعضی از شما بر اساس تجربه‌ی خودتون، از این لذت می‌برید. پرفسور والتر استورف می‌نویسه، «حالا اگه کسی می‌خواد بدون نیکولاس والتر استورف کیه، باید بدون من مردی هستم که پسرش رو از دست داده.» من مردی هستم که پسرش رو از دست داده.

شاید شما در این شرایط قرار گرفتید؛ یا برادرتون رو از دست دادید یا تجربه‌ای داشتید که تا آخر عمر روتون تأثیر گذاشته و بدین معناست که در دنیای خودتون زندگی می‌کنید؛ دنیایی که اکثریت، چیزی در موردش نمی‌دونند؛ اما اگه واقعاً بخوان وارد فضای درونی زندگی‌تون بشن، باید اینو در مورد شما بدونند. همون طور که والتر استورف می‌گه، «من مردی هستم که پسرش رو از دست داده.»

حالا، این طرز تفکر رو به کلام پولس در اینجا منتقل کنید. پولس اینجا می‌گه، «اگه کسی می‌خواد بدون من کی هستم، باید بدون من با مسیح مُردم، با مسیح دفن شدم، با مسیح قیام کردم، با مسیح صعود کردم. زندگی حقیقی من با مسیح در خدا مخفی شده. وقتی مسیح ظاهر بشه، بدون من ظاهر نمی‌شه.»

این شگفت‌انگیزه، مگه نه؟ او بدون من ظاهر نمی‌شه. «من نمی‌رم.» او مثل فرزندان و نوه‌هامون نمی‌گه، «من نمی‌رم. هوممم، هوممم.» این مقاومت لجوجانه در برابر پدرش نیست.

این بخشی از عهدش با پدرش. پدر به او گفت، «از من درخواست کن و امت‌ها را به میراث تو خواهم داد.» حالا او قومش رو از میان ملت‌ها می‌خواد؛ و پدرش خشنوده که او این قدر با قومش متحد شده که بدون ما بر نمی‌گرده؛ اما اینجا پولس می‌گه، الآن زندگی ما با مسیح در خدا مخفی شده.» نسخه‌ی یوحنا رو در مورد این موضوع، در آغاز اول یوحنا باب ۳ یاد تونه؟ او می‌گه، «الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛

لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود.» این درسته، این طور نیست؟ مسیحیان در دنیا می‌درخشند. مردم، فیض مسیح رو در زندگی تون می‌بینند. اون‌ها واقعاً شما رو نمی‌شناسند، مگر اینکه مسیحی باشن؛ چون زندگی حقیقی شما با مسیح در خدا مخفی شده. بعضی از شما عزیزان با این روش مسیحیان آشناید که به نظر، غالباً به عنوان چیزی توصیف شده که بهش می‌گن، «حقیقت موضعی».

نمی‌دونم با این عبارت آشناید یا نه.

غالباً می‌شنوم که مردم می‌گن، «این حقیقت موضعی.» به نظر، می‌خوام بگم، «این اشکالی نداره، اما به اندازه‌ی کافی خوب نیست.» این فقط حقیقت موضعی نیست؛ انگار حقیقت دیگه‌ای وجود داره. این حقیقت مشخص در مورد شماست. این فقط موضعی نیست که در اختیار دارید. اگه مسیحی هستید، این عمیق‌ترین واقعیت زندگی تونه.

این تصورات نیست؛ این تخیل نیست.

پولس می‌گه، این واقعیت زندگی مسیحی ماست. او می‌گه اگه این حقیقت داره، پس ما باید به این فکر کنیم. یعنی به چیزهایی فکر کنیم که در بالاست، نه چیزهایی که در زمینه. می‌بینید، می‌گه ما در این نظام جدید قیام کردیم، در این انسانیت تازه در عیسی مسیح؛ پس باید یاد بگیریم این طوری فکر کنیم.

ما به طور طبیعی این طوری فکر نمی‌کنیم، چون غالباً طرز فکر قدیمی رو به زندگی مسیحی می‌آریم؛ این طور نیست؟ غریز قدیمی. ما به کلام خدا نیاز داریم تا به شدت در تفکر ما کار کنه تا هویت واقعی مون رو درک کنیم.

پس هویت جدیدی که در مسیح به ما عطا شده؛ البته که ما رو به سوی طرز تفکر جدید هدایت می‌کنه. ما به دنبال چیزهایی هستیم که در بالاست. به خداوندمون عیسی مسیح چشم می‌دوزیم که زندگی مون در او مخفی شده؛ و قلب مون رو با عبادت او پُر می‌سازیم. در کلیسایی که چند سال پیش خدمت می‌کردم، همیشه به نظر می‌رسید از من می‌خوان در هر قرار ملاقاتی با کارمندان شرکت کنم، قرار ملاقات‌هایی که مربوط به انواع مراقبت‌های شبانی از کودکان تا سالخوردگان بود. پس کاندیداها همیشه به دفترم دعوت می‌شدند که شدیداً مورد سؤال قرار بگیرند. بعد، متوجه شدم که همیشه یک سؤال رو می‌پرسم؛ مخصوصاً کارمند جوانان همیشه اینو به کاندیداها می‌گفت، «او باید این سؤال رو ازتون می‌پرسید»؛ و سؤال این بود: «وقتی چیزی برای فکر کردن ندارید، به چی فکر می‌کنید؟» وقتی چیزی برای فکر کردن ندارید، به چی فکر می‌کنید؟

حالا، چرا این سؤال رو می‌پرسم؟ چون این نشون‌دهنده‌ی علایق بود، این طور نیست؟ وقتی چیزی ندارید که ذهن‌تون روی اون تمرکز کنه، وقتی ذهن‌تون آزاده، به کدوم سمت می‌ره؟ به کدوم سمت می‌ره؟ و پولس می‌گه، «باید یاد بگیرید که ذهن‌تون به طرف خداوند عیسی مسیح بره.» حالا اگه کسی به من بگه، «می‌دونم، من به مامان و بابام فکر می‌کنم»، می‌دونید، این به نظرم خیلی بهتر از اینکه بگن، «می‌دونم، من به یانکی‌های نیویورک فکر می‌کنم.» اما فکر کردن به یانکی‌های نیویورک، تا جایی که می‌دونم، شاید بهتر از فکر کردن به تیم بیس‌بال آتلانتا باشه. چطوری این‌ها رو می‌شناسم؟ وقتی چیزی برای فکر کردن نداریم، غالباً علایق مون ظاهر می‌شه.

آیا متوجه شدید که پولس از این دو چیز استفاده می‌کنه، «اگه با مسیح قیام کردید، به آنچه در بالاست تفکر کنید»، چون به این خاطر که زندگی واقعی‌تون، در اونجا با مسیح در خدا مخفی شده. چنانکه قبلاً دیدیم، می‌گه، «ما به چیزهایی فکر می‌کنیم که بهشون علاقه داریم.»

پس وقتی زمانی که مثل جان بنیان، کتاب مقدس از ما جاری می‌شه، گاهی اوقات، وقتی ذهن‌مون خالیه، علایق مون به طرف خداوند عیسی می‌ره.

می‌دونید، ما فکر نمی‌کنیم که «باید کولسیان ۳ یا رومیان ۶ یا غلاطیان ۲ یا رومیان ۵: ۱۲ تا ۲۱؛ یا کل رساله به افسسیان رو به یاد بیارم»؛ اما این چنان جزئی از غریزه‌ی ما شده که ذهن‌مون به طرف امتیاز محض فرزند خدا بودن و اتحاد با خداوند عیسی مسیح می‌ره. نباید این نکته رو بدون یادآوری این مطلب رها کنیم که پولس به ما در کولسیان ۱، آیات ۱۵ تا ۲۰ یاد داد که عیسی مسیح کیه.

پولس بر اتحاد، به عنوان اتحاد با عیسی مسیح تمرکز زیادی نمی‌کنه؛ و خوشی ما از این اتحاد، مستقیماً متناسب با شناخت مون از خداوند عیساست. پس در باب ۱، آیات ۱۵ تا ۲۰، به ما گفته تصویر خدای نادیده‌آس، خالق چیزهای دیدنی و نادیدنی. او همه چیز رو نگه می‌داره. سر بدن، یعنی کلیساست. در او پُری خدا با خشنودی ساکنه،

او خانواده‌ی آسمانی و زمینی رو با خودش آشتی داده، بدین وسیله که با خورش بر روی صلیب، صلح رو برقرار کرد. این چیزیه که گاهی «رویای پر عظمت از خداوند عیسی مسیح» نامیده شده.

تا با او متحد بشیم؛ این امتیاز خیلی بسیار بزرگیه؛ و وقتی چیزی برای فکر کردن ندارم و ذهنم به طرف این حقیقت می‌ره که زندگی حقیقی من با او در آسمان مخفی شده؛ زندگی ام آکنده از شکرگزاری و ستایش می‌شه؛ چون هویت جدیدی به من عطا شده؛ چون طرز فکر جدیدی دارم و همچنین به خاطر اینکه؛ این خیلی شگفت‌انگیزه و قبلاً بهش اشاره کردیم؛ حس جدیدی از هویت به من عطا شده. بله، اکنون هویت من از این دنیا مخفی شده و در واقع، تا حدودی از خودم هم مخفی شده؛ و هویت شما از من مخفی شده؛ اما هویت من اینه که وقتی مسیح ظاهر بشه، من با او ظاهر خواهم شد. نه فقط این، بلکه وقتی من با او ظاهر بشم، مثل او خواهم شد.

این یعنی چی؟ می‌دونید، به نظرم گاهی می‌تونیم تعلیم عهد جدید رو با این تفکر درک کنیم.

در اون روز، کاری که خدا با روح‌اش در شما انجام داده، شما رو به شباهت خداوند عیسی درمی‌آره؛ کاری که او در درون شما انجام داده، در بیرون ظاهر می‌شه. شما در حال حاضر، یک شخص درونی-بیرونی هستید؛

اما اون موقع، شخص بیرونی-درونی-بیرونی خواهید شد. گاهی به ملاقات با آشنایانی فکر می‌کنم که ایماندار بودند و غالباً زندگی باوقار و ساده‌ی مسیحی داشتند؛ به ملاقات با اون‌ها در آسمان جدید و زمین جدید فکر می‌کنم. به نظرم، اولین چیزی که بهشون می‌گم، اینه که، «آه، شما واقعاً چنین آدمی بودید. شما واقعاً چنین آدمی بودید.» فیض خداوند عیسی مسیح در قلب‌مون عمل می‌کنه.

می‌دونید، دنیا کاملاً آشفته‌آس. افراد مهم کلیسا، احتمالاً مهم‌ترین افراد کلیسا نیستند. می‌دونید، دوست دارید به روزی در آینده فکر کنید که خدا همه‌ی قطعات پازل تجربیات ما و کلیسامون رو برمی‌داره و روی یک میز بی‌نهایت بزرگ می‌ریزه و اون‌ها تقریباً مثل هری پاتر، خودبه‌خود سر جاشون قرار می‌گیرند و در واقع، می‌بینیم که او واقعاً چی کار می‌کرد و از طریق چه کسی این کارها رو می‌کرد.

شاید بعضی از شماها قبلاً شنیدید که من تا حدودی با شنیدن شهادت یک بازرگان جوونی ایمان آوردم که به یک دفتر کار در شهر من نقل مکان کرد. او مثل همه‌ی بازرگانان جوون، با همه‌ی ادارات آشنا می‌شد. وقتی مشغول این کار بود، اغلب از کنار جایی رد می‌شد که اسمش «اتاق تایپ» بود و متوجه شد در اون اتاق یک دستگاه تایپ به‌طور مداوم کار می‌کرد. متوجه‌ی دستگاه تایپ خاصی شد؛ هرچند که نمی‌تونست تایپیست رو ببینه.

و این ذهن‌اش رو مشغول کرد؛ و با کلافگی به همکارش گفت، «چرا این دستگاه تایپ همیشه به‌طور مداوم کار می‌کنه؟»

همکارش که به نظرم مسیحی نبود، به‌طور اتفاقی گفت، «حُب، اون شخص مسیحیه.» و او فکر کرد، «مسیحی بودن او چه ربطی به کارش داره؟» و این باعث شد ایمان بیاره. دوست دارم این داستان رو با این کلام تموم کنم که اون‌ها با هم ملاقات کردند، عاشق شدند و ازدواج کردند؛ اما فکر نمی‌کنم این اتفاق افتاده باشه.

اما غالباً به این فکر کردم که یک روز، به فیض خدا، شاید با اون تایپیست ملاقات کنم؛ و یک چیزی در او هست که نشون می‌ده ثبات وفادارانه‌اش در اتحاد با عیسی مسیح، چقدر در زندگی من مهم بوده؛ و بعد، وقتی مسیح که حیات ماست، ظاهر بشه، او هم با او در جلال ظاهر خواهد شد. این کار شگفت‌انگیز خدا در افراد مخفی که با عیسی مسیح متحد شدند.

اکثر ما چنین افرادی هستیم؛ افراد مخفی؛ اما یک روز، همه‌چیز آشکار می‌شه، چون ما با خداوند عیسی مسیح متحد شدیم.